

شهید حسین رحیمی



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۳۱/۰۶/۲۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۴/۲۳
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید حسین رحیمی در سال ۱۳۳۱ در خانواده ای مذهبی و مستضعف در روستای دشتی شبانکاره از توابع دشتستان متولد شد پس از سنین کودکی به مدرسه نرفت و دوره ابتدایی را در ازدگاشی فرا گرفت بعد از دوره ابتدایی همراه خانواده به شهرستان برازجان مهاجرت نمود ۱۷ ساله بود که ازدواج کرد. و نتیجه این ازدواج سه پسر و چهار دختر می باشد قبا از پیروزی انمقلاب اسلامی در تظاهرات ضد طاغوت شرکت فعال داشت هر جا که مراسمی علیه رژیم شاه برپا بود او نیز در صف مقدم متظاهرين بود. شهید رحیمی در منزل با مادر همسر و فرزندان بر خورد اسلامی داشت. و با دوستان و همسایگان آنقدر خوش رفتار و خوش برخورد بود که نیکه‌ایش وصف ناشدنی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل ساه در برازجان خود را به این نهاد انقلابی معرفی و ثبت نام نمود و عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برازجان گردید تا اینکه جنایتکاترآن شرق و غرب جنگ و آشوب رادر کردستان به وجود آوردند او نیز همراه دیگر یاران داوطلبانه عازم کردستان شد تا از انقلاب اسلامی و دین خود دفاع کند و دست این گروهکهای از خدا بی خبر و مفسد را کوتاه و کردستان عزیز را از لوث این جرثومه های فاسد پاک نماید و آزادی و عدالت را برای مردمان محروم آن سرزمین به ارمغان بیاوردند شهید رحیمی در پشت جبهه نیز فعالیتی چشمگیر علیه متفقین داخلی داشت و در تمام درگیریها علیه مافقین شرکت می کرد و آنچنان مقاومت و ایثار از خود نشان می داد که اسم او در لیست کسانی بود که می خواستند به خیال خام خودشان آنها را ترور کنند. وی با دوستان هم‌رزمش علاقه زیادی داشت و همواره آنان را به جهاد علیه دشمنان اسلام دعوت و ترغیب می نمود او از بس حسن اخلاق داشت فردی آرام بود دوستانش او را حسین مظلوم صدا می زدند شهید رحیمی پس از مبارزات زیادی علیه منافقین در جبهه کردستان و جبهه داخلی خود را برای مبارزه با بعثیون کافر آماده کرد و با دیگر یارانش عازم جبهه های حق علیه باطل گردید وی پس از مدتها حماسه آفرینی با صدامیان آمریکایی سرانجام در تاریخ ۲۳/۴/۶۱ دذر جبهه سلمچه بر اثر ترکش خمپاره بعثیون به درجه رفیع شهادت نائل آمد و بسوی دیگر شهدای اسلام شتافت.

روحش با اولیائش محشور یادش گرامی و راهش پرر هو باد.

وصیت نامه

سلام و درود بر امام امت خمینی بت شکن سلام بر رزمندگان اسلام و درود بر شهیدان راه حق و آزادی و قل رب
اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک یهزون .

وصیت نامه خود را به امید پیروزی آغاز می کنم .

اینجانب حسین رحیمی یکشنبه برای مبارزه با کفر جهانی تاریخ ۲۲/۱/۶۱ به جبهه میروم تا بیاری خداوند لشکر
صدام را در هم بکوبم و نابود سازم خدا را شکر می گویم که به مکا جان داد تا بتوانیم در راه خدا مبارزه کنیم
و کسانی که بر علیه اسلام کارشکنی می کنند چه در داخل و چه در خارج نابود سازیم و از خانواده ام خواهش میکنم
زیاد ناراحتی نکنند که باعث خوشحالی دشمنان اسلام می شود چونکه من نصیب شهادت داشته باشم که در راه
خدا حرکت کردم و با هدف مشخص شده و من با چشم باز راهم را انتخاب کردم و کورکورانه اطاعت نکردم و از پدر
و مادرم می خواهم که مرا حلال کنند و از من نگرانی نداشته باشند و بچه های مرا بدون صاحب نگذارند. یک
وصیت دیگر دارم اگر فرزند گیرم آمد اگر پسر باشد اسم آن را حسین بگذارید و اگر دختر باشد اسمش را زهرا
بگذارید.

تاریخ ۲۲/۱/۶۱

مصاحبه

مصاحبه با همسر شهید
پدر و مادر شهید فوت کرده اند.

همسایه ای داشتیم که ما را به یکدیگر معرفی کردند و چون ایشان از لحاظ اخلاقی و ایمان همان چیزی بودند که من می خواستم جواب مثبت دادم.

در زمان ازدواج، من ۱۳ ساله و شهید ۱۷ ساله بودند و ۱۳ سال زندگی مشترک داشتیم.

شهید دهم عاشورا متولد شدند. ایشان (شهید) به انقلاب و امام خمینی (ره) بسیار علاقه مند بودند. همیشه بیرون از خانه بودند و به کارهای بیرون از خانه می پرداختند. هر وقت به خانه می آمدند در کارهای خانه و در بچه داری و تربیت آنها کوشا بودند و به من کمک می کردند.

با پدر و مادر بسیار مهربان بودند و حتی در وصیت نامه اشان نیز این موضوع را به ما گوش زد می کردند که در نبودشان به پدر و مادرشان رسیدگی کنیم. با همه دوستان و همسایه ها خوب بودند بطوریکه ایشان را حسین مظلوم صدا می کردند. بزرگترین آرزوی شان شهادت بود و دیگر اینکه نماز جمعه را ترک نکنیم و بچه هایش به جای بزرگی برسند از بچه ها می خواستند که در برنامه های سخنرانی شرکت کنند، در سهایشان را خوب بخوانند و از غیبت کردن آنها را بر حذر می نمودند. ایشان به ما می گفتند: شما نیز در پشت جبهه فعال باشید و بخصوص مسائل دینی و مذهبی را فراموش نکنید.

فرزند نام راهی را که به آنها می گفتیم می رفتند و اشتباه از آنها رخ نمی داد. شهید نمازشان را همیشه اول وقت می خواندند و اگر ما دیرتر نماز می خواندیم به ما سفارش می کردند که اول وقت بخوانیم. در اول زندگیمان در خانه کرایه ای زندگی می کردیم و وقتی هم خانه خریدیم ایشان شهید شدند. نسبت به تأمین نیازهای خانه و خانواده زیاد از حد پافشاری نمی کردند و عقیده شان این بود که زندگی انسان در این دنیا همیشگی نیست. به زندگی ساده و ساده زیستی علاقه داشتند و بیشتر تأکیدشان بر روی تربیت فرزندان بود. ایشان خودشان را از همه کوچکتر می گرفتند و برای حل مشکلات به همه کمک می کردند و آشنا و غریب نمی نمودند.

ایشان دارای مدرک دیپلم بودند. هنگام بیکاری مطالعه می کردند و برای دیدار پدر و مادر همراه بچه ها به روستا می رفتند.

ایشان بیشتر به کتابهای مذهبی درباره امام حسن (ع) و امام حسین (ع) علاقه داشتند. از جمله فعالیتهای شهید، سال ۵۷ بود که با کمک دیگر برادران دژ را گرفتند و اسلحه ها را جمع آوری کردند که می خواستند ایشان را ترور کنند که موفق به انجام این کار نمی شوند.

بعد از انقلاب نیز فعال بودند به طور مخفیانه در روزها حتی با لباس شخصی برای دستگیری معتادین با شهربانی همکاری می کردند. به امام خمینی (ره) بسیار علاقه داشتند و با منافقین به شدت برخورد می کردند. هر وقت امام (ره) را از طریق تلویزیون می دیدند گریه می کردند و می گفتند: مرا قربانی خودشان نکردند. در روزهایی که نزدیک به شهید شدنشان بود چند بار به خانه آمدند و بچه ها را بوسیدند و رفتند بعد از چند روز شهید شدند.

فرقی برای مدیریت خانواده قائل نبودند و هر دو این کار را انجام می دادیم. با من در کارهای خانه مشورت می کردند و با من بسیار صمیمی بودند و هیچ وقت از او رنجیده خاطر نشدم.

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره از دوست شهید حسین رحیمی :

در سال ۱۳۵۹ ابتدای جنگ تحمیلی از طرف فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان دشتستان اعلام گردید که برای مصاف با دشمن خارجی به افراد فداکاری نیازمندیم حسین رحیمی اسماعیل و سید موسی موسوی و بنده و همچنین آقای عباسی پورگاهی از گناوه اعلام آمادگی نمودیم و بعد از خداحافظ از برادران پاسدار با ماشین استیشن سپاه به شیراز اعطام شدیم تا از طریق پادگان شهید مسگر عازم جبهه های مورد نیاز شویم . حسین سرش را تراشیده و محاسن بلند داشت و دشنه ای شخصی به کمر آویزان کتاب دعایی که سوره های قرآن محتوای آن بود به همراه داشت و رنگ این کتاب را قرمز انتخاب نموده بود. بیشتر اوقات در کنار اسماعیل فرهی می نشست روحی بلند و شاد و بوشاش داشت همراهان هنگام اعزام خاموش بودند و در ذهن خود مشکلات خانوایی را بررسی میب کردند اما حسین حالت مزاج و شوخی خود را از دست نمی داد و در دیگران مقاومت و روحیه خلق می نمود و می گفت شما فکر می کنید خانواده را شما از خطر و مشکلات حفظ می کنید اما حافظ اوست که بعد از ما هم نگهدار است پس ذره ای بفکر نباشید حسین تیپ و قیافه فرماندهان را بخود داشت و انگار با خانواده خداحافظی کامل کرده بود و در صورتی که حسین سواد کلاس با لایبی نداشت . اما خیلی عارف بود اهل شعر و ضرب المثل و افکاری راهگشا داشت . به همراه کاروان جبهه که در پادگان شهید مسگر شیراز سازماندهی می شد عازم جبهه سومار شدیم و بعد از اینکه مستقر شدیم و خط مقدم را تحویل گرفتیم صدای توپ و تانک دشمن و انفجار شدید گلوله های آتشین ذره ای برای حسین اضطراب انگیز نبود در هنگام آتش سنگین دشمن حسین اعفلام می نمود که مواظب باشید ممکن است ضمن آتش توپخانه پیشروی دشمن صورت بگیرد لذا مواظب حرکات بعثیان باشید و خود را در سنگرها محبوس نکنید و یکی از روحیات خوب حسین این بود که در تمام قسمت های رزمی اعلام آمادگی می نمودی و اسلحه سبک او را قانع نمی کرد و بیشتر با اوقات آرپی جی خمپاره و توپخانه را برای مبارزه با دشمن انتخاب می نمود اگر اشتباه نکنم حسین در دوران سربازی با سلاحهای مختلفی آشنایایی کسب نموده بود که این مهم با کمک ایمان قوی او باعث گردیده بود که در بین رزمندگان بگونه ای سرافراز و جهت یافته حرکت می کرد و انگار که سالیانی دراز در جبهه جنگ بوده است . مدت سه ماه در منطقه سومار و صقر شیرین از خاک میهن دفاع و در مقابل دشمنان ربون به مقابله پرداختیم بعضی مواقع حسین را می دیدم که دوربین بدست گرفت و به بالای تپه ها می رفت حرکات دشمن مرا تحت نظر می گرفت بطور کلی جبهه سومار سلاح سنگین کار برد موثری داشت و تعدادی از برادران هم به شهادت رسیدند که این سعادت نصیب دشتستان نشد. در این قسمت به حرکات پر معنای حسین می پردازیم که در آن موقع بر ما واضح نبود اما بعد از شهادت حسین مفهوم حالات و حرکات حسین بر ما آشکار گردید از اینکه سلاح سردی همیشه به همراه داشت و کتاب دعا و قرآن مجید در دست به قصد میان و عمل به کلام امام خمینی که فرموده بود در یک دست سلاح و دست دیگر قرآن به نبود با کفار روبرو دازید که این حرکت پیام بزرگی بود زیرا حسین بی سر و صدا فریاد می زد مبارزه ما برای حفظ قرآن است و از آنجایی که کتاب دعا و قرآن به رنگ سرخ انتخاب نموده بود گویای مطلبی بود و می خواست بیان کند راه و رستگاری شهادت است و سرخی رنگ کتاب خون شهیدان را پیام می داد و از اینکه همه جا اسماعیل فرهی را همراهی می نمود به نیوده حال بر ما واضح گردید که اسماعیل و حسین قربانیان راه حق شدند و در جوار و همدیگر در عالم برزخ همنشین و همراه خود را قبل از شهادت انتخاب نموده و می دانند که با هم به سفر خواهند رفت . خلاصه اخلاق و رفتار فرزندان شاهد را مورد بررسی قرار دادیم که رسیدیم به حسین فرزند شهید رحیمی تا روحی بلند و کمالاتی در ایشان یافت می شود که در دیگران نیست مدتی گذشت چنان حسین به کمالاتش افزون شد و مورد حرمت جمع قرار گرفت بگونه ای که از نظر دانش آموزان و دبیران آموزشگاه لایقترین فرد از هر حیث مطرح گردید که در پایان سال دوم راهنمایی بنا به اظهارات مادرش اعلام استقلال نموده و تقاضای حضور در

مدرسه عمومی نمود به این جهت مورد ترحم افرادی واقع نگردد و از طرق اخلاق و رفتار همراهان او را قانع نمی کرد و خود را فرسنگها فاصله می دید واقعا به معنایی سخن شهید رحیمی که نگهدارنده اوست رسیدم زیرا شهید رحیمی قیم و حافظ را خدا می دانست و مربی حسین دوم خدا شد و باید افتخار حسین را داشته باشد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران